

مجلهٔ فکاهی

مُلانصرالدین

سال ششم - شماره پنجم

اقلیت «متدین و متعبد»

اکثریت
«عاصی و متمرد»

اقلیت «متدین و متعبد»

فکاهیِ ملانصرالدین، ارگانِ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین

www.mollanasroddin-magazine.ir

این نشریه‌ای تک نفره است. یعنی همهٔ کارهای آن، اعم از نوشته و کارتون و کاریکاتور و ساخت رویه‌های نخست و پایانی و ایندیزاین، همه به دستِ حیدر سهیلی اصفهانی به انجام می‌رسد.



دو کلوم حرف چیز

به قلم شلغم آقا، جناب مستطاب سردبیر

با پیگیری سیگنال قارقار کلاغ‌های بدصدای شیرین گفتار، بر ما معلوم شد که سربازان گمنام امام زمان، در عملیاتی ضربتی، توانسته‌اند عوامل «ضرب و تقسیم» آمران به معروف در میدان نقش امام شاه جهان اصفهان را بازداشت کرده، «جمع و تفریق» نمایند.

از این خبر شوقناک خعلی باحال چنان حالت عشق و حالی به بنده دست داد که چند متری دست به دیفال گذاشته و تلوتلو خوردم تا بلاخره ایستاده، رعشه زنان گفتم: «بابا دمت گرم! تو دیگه کی هستی، عشقی!»

ظاهرا به محض وقوع این تعرض دردناک شوم ضد آن آمر به معروف عزیزتر از جون، این سربازان گمنام اقدام به بازرسی دقیق «درابین» موجود در مغازه‌جات فرمودند و توانستند آن عناصر وابسته به استکبار جهانی را که با زیرکی تمام خودشان را در جدول مندلیف، بین دو عنصر هلیوم و لیتیوم قایم کرده بودند، از یخه گرفته و تحویل دستگاه عدالت الهی بدهند.

بخ بخ... هلا و هلا، ای زهی و ای زکی..!

آخه این آمران به معروف که در ازای «متلکجات مذهبیشان» از شما هیچ مزدی نمی‌خواهند، چرا این طور باید در معرض «ضرب و تقسیم» قرار بگیرند؟

من بالعینه دیده‌ام که بعضا این عزیزان، خعلی هم مهربانند.

مثلا یک بار یکی از آن‌ها به این خانم‌های از خدا بی‌خبر که موی خودشان را در حرکتی اهریمنی به دل خستهٔ این عزیزان می‌زنند، پیشنهاد داد که «جون! بفرما منزل خدمتتون باشیم!»

اما آن زن اهریمن نهاد، به جای پاسخ لین و نرم و لبخند عشقی، سرشان داد کشید و آبروریزی راه انداخت. آخه ای از خدا بی‌خبر، حواست هست در این ایام نوروز، منزل که نه، اتاق اجاره‌ای شبی چند است؟ خو طبیعی است که ناگهان عصبانی بشوند و به حکم آیهٔ شریفهٔ «باربا پاپا عوض می‌شود» آمر به معروف بشوند و به گیسوی سیه آن خانم گیر بدهند که به قول شاعر گفتنی «به گیسوی سیه کردی هزاران رخنه در دینم، بیا کز چشم بیمارت هزاران عشق و حال برچینم.»



حالا اگر شما، نمی‌خواستی رنج سفر به روستای آن عزیز را بر خود هموار کنی، چرا عربده می‌کشی که گفته‌اند: «مدعی داد نزن، شهر نظام بود این جا...»

خو همین کارها را کردی که ناگهان سربازان گمنام امام زمان از راه رسیدند و خفتت کردند.

نکنید این کارها را با این عزیزان! این‌ها آمر به معروفند. متلکشان را می‌اندازند و می‌روند و شما هم اقلکن، به روی مبارک نیاورید و رد شوید و بروید تا ایشان هم دلشکسته و دلسرد بروند.

از همهٔ این‌ها گذشته، واکنش سریع این عزیزان گمنام چقده قشنگه، هی! در جا یارو رو پیدا و خفت کردند. این روزها پروندهٔ بعضی از دزدان عزیز که شمارهٔ شورتشان هم در درابین ثبت شده، چنان زیر خروارها خاک در قوهٔ قضائیه فرو رفته است که برای رسیدگی، شاکی باید بولدوزر اجاره نمایند و خاک برداری بفرمایند.

این روزها، شاکیان از بس شکایت نوشته‌اند و از سند و مدرک رونوشت تهیه کرده‌اند که سرانجام، به حکم فورس ماژور، ضمن اعلام رضایت کتبی از خلافکاران عزیزتر از جان، رفتند خطاط شدند و در مسابقات خطاطی از آن‌ها با نام میر عماد ثانی یاد شده است.

این عزیزان گمنام که متاسفانه برای در بند کردن دزدان و خلافکاران، تمرین کافی ندارند، هنگام دربند کردن عاملان کتک زدن آمران به معروف، یهوکی چقده زرنق می‌شوند.

ما که گوشه‌نشینی اختیار کرده‌ایم، برای حفظ این عزیزان گمنام شب و روز دعا می‌خوانیم و نذری می‌دهیم که مباد آن روزگاری که دست سنگین این عزیزان از روی گردهٔ ما برداشته شود.

الهی آمین، خعلی!



اطلاعات محرمانه: نتانیاهو ممکن است با چاقو حمله کند

اطلاعات محرمانه‌ای که از نهادهای اطلاعاتی غربی در اختیار دولت ایران قرار گرفته است، خواستار رعایت همهٔ جنبه‌های احتیاط‌آمیز هنگام شرکت در نشست‌هایی شد که نخست وزیر اسرائیل در آن شرکت دارد.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، مسیولین ایرانی، از بردن نام این نهاد اطلاعاتی خودداری، اما تاکید کردند که این اطلاعات آگاهانه در اختیار مقام‌های ایرانی قرار گرفته شده است تا مبادا اقدامات نتانیاهو به جنگی ویرانگر بینجامد.

طبق اطلاعات واصله از این نهاد اطلاعاتی غربی، بنیامین نتانیاهو، به سبب نیاز مبرم به جنگی تمام عیار با ایران، به هر حربه‌ای ممکن است دست بزند و حتی همیشه چاقویی در جیب کتش دارد و ممکن است که ناگهان به رئیس‌جمهوری، یا وزیر امور خارجه یا حتی شهردار یکی از شهرهای کوچک ایران هنگام سفر خارجی حمله کند، تا به این شکل شعلهٔ آتش جنگی را با ایران روشن کند.

پاکستان: لاشی بازی در نیارین!

در پی حمله به چابهار و جاسک، وزارت امور خارجهٔ پاکستان ضمن محکوم کردن این حادثه، خطاب به مقام‌های ایرانی گفت: «لطفا خودشو کنترل کن، لاشی بازی در نیارین.»

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، در بیانیهٔ امور خارجهٔ پاکستان آمده است: «ما این حمله را نه تنها محکوم می‌کنیم، بلکه حاضریم به دست اندرکارانش فوش ناموس هم بدهیم که البته به جای فوش از ستاره استفاده می‌کنیم، اما جون بابا و ننتون، دیگه لاشی بازی در نیارین و موشک بندازین رو سرمون که به خدای احد و واحد، اگه یک بار دیگه موشک بزنین، این دفعه مسجد مکی مولوی عبدالحمید را با موشک می‌زنیم، بعد هم می‌ندازیم گردنتون. دیگه خود دانید!»

بورس چرا پسه؟ چی‌چیمون مثل همه کسه؟

یکی از کارشناسان اعلام کرد که سال گذشته وضعیت بازار سرمایه هم خراب بود.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، از این کارشناس خواسته شد که یکی از حوزه‌های اقتصادی را که وضعیتش خوب بود، بیان کند. او بعد از کلی فکر کردن، گفت: «جیب بعضی از آقایون که توو کار ارز و طلا بودند.»

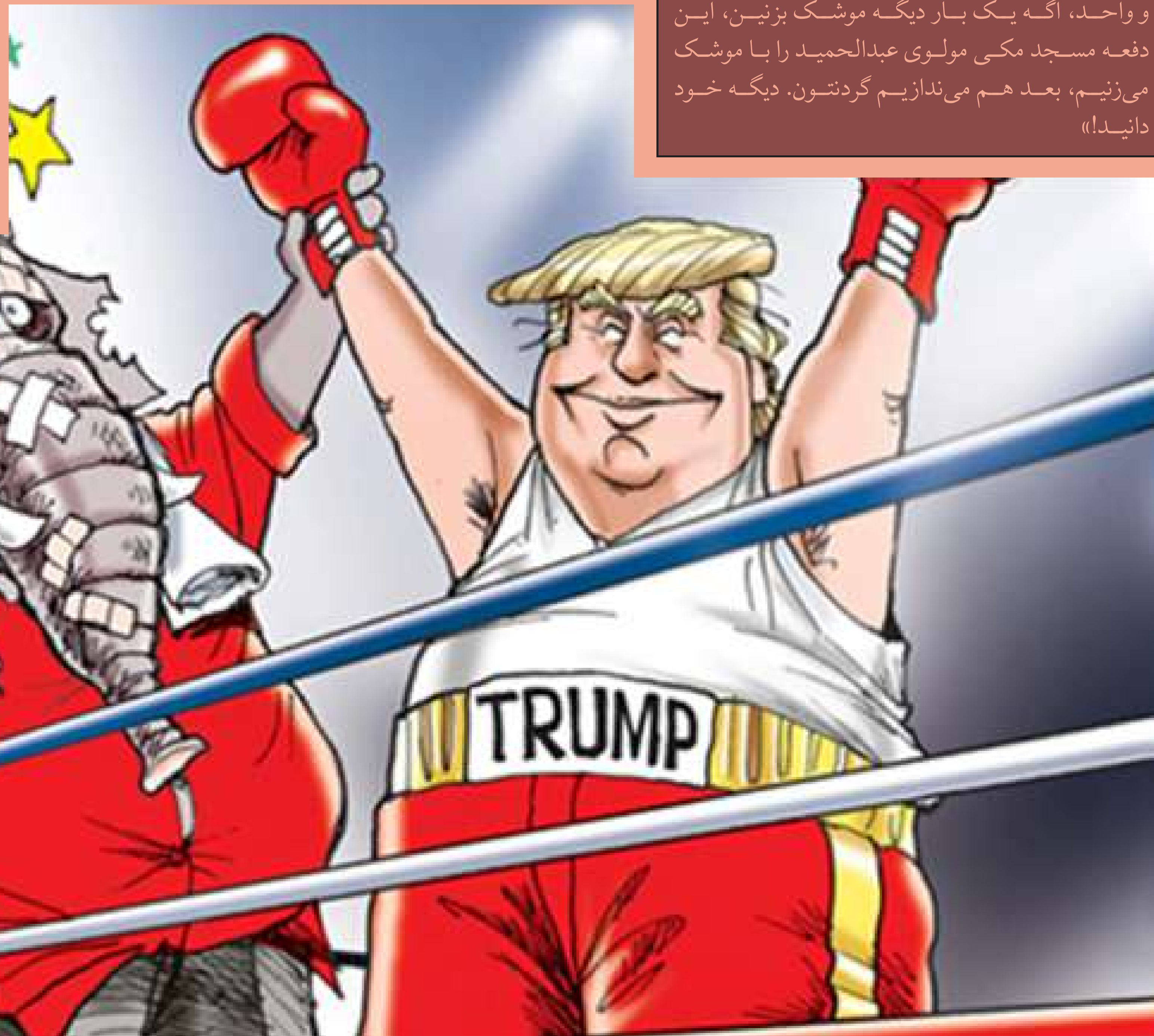
از او پرسیدند چرا وضعیت بازار سرمایه پسه؟ پاسخ داد: «اقتصاد این مملکت چی‌چیش مثل همه کسه؟»

توسعهٔ زیرساخت‌های اقتصادی در حد جر خوردن

یکی از مسیولان اقتصادی اعلام کرد: آن قدر زیر ساخت‌های اقتصادی را توسعه داده‌ایم که در صورت کمی توسعه دادن بیشتر، ممکن است جر بخورند.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، این مسیول که اسم خوبی داشت، اما یادمون رفته، گفت: «اینقذه توسعه دادیم و دادیم و دادیم کو داره جر می‌خوره، فعلندش چسبش زدیم که جر نخوره تا بعد ببینیم چی کار کنیم.»

یکی دیگر از مسیولان در این باره از دولت سیزدهم خواست در توسعهٔ زیرساخت‌های اقتصادی دقت بیشتری به خرج دهد، وگرنه ممکن است از شیش جا پاره شود و کار دست ملت بدهد.





گفتگو با دکتر الاغ خرنژاد

دکتر الاغ خرنژاد، دستمایه‌ای است که لحن انتقادی بسیار تلخی دارد. از یک سو، نگاهی گزنده، به «ملایان مکتب نرفته‌ای» دارد که در کسوت کارشناس حوزه‌های مختلف، در هر زمینه‌ای اظهارنظر می‌کنند و رادیو و تلویزیون را پر کرده‌اند و از سوی دیگر «اشرف مخلوقات بودن» انسان را به سخره می‌گیرد. انسانی که بازیچهٔ افکار و عقاید مختلف است و به راحتی فریب می‌خورد. دکتر الاغ خرنژاد، موجود فرزانه و متفکری است که تنها گناهش الاغ بودن است. هرچند بهتر از خیلی از آدم‌ها می‌فهمد.

- با سلام به استاد مسلم، جناب دکتر الاغ خرنژاد، سال نوی شما مبارک و امیدوارم که آمادگی داشته باشین که با هم بحث اقتصادی داشته باشیم.
• لابد بحث اقتصاد نکبت خودمون..!
- خب بعله دیگه! ما غیر از این نکبت چی داریم؟
• خب، چی می‌خوای بپرسی؟ این که چرا این اقتصاد نکبته؟
- استاد دوباره قیمت دلار زد بالا..!
• دوست نداری بزنه بالا؟ خوشت نمی‌آد؟
- آخه چرا می‌زنه بالا؟
• چون این طور تنظیم شده که بزنه بالا..!
- یعنی عمدیه؟
• خسته شدم از بس که خیال کردم علت این وضع بی‌تجربگیه..!
- پس چیه؟
• تو جرات داری بچه‌ات رو بدون پوشک ول کنی وسط پذیرایی؟
- بچه که ندارم. فک هم نمی‌کنم که در این وضعیت نکبت هم جرات ازدواج داشته باشم، اما اگه داشتم، نع!
• خب اقتصاد جناب عالی، قیمت برابری دلار با ریالش مشخص نیست. یعنی دولت حاضر نیست این قیمت رو تعیین کنه و ازش دفاع کنه. می‌شه اسم یه کشور دیگه را هم معرفی کنی که این شکلیه؟
- شاید در آفریقا..!
• اشکال نداره، در آفریقا بگرد. برو اصلا در کرات آسمانی بگرد.
- خو آخه چرا؟
• چون سوراخ‌های گشادی در اقتصاد درست کردن تا از اون جا بشه «دزدی کرد»! به همین سادگی..!
- خو استاد تحریم پس چی؟ تزریق پول پس چی؟
• این‌ها بهانه است. کافیه اون سوراخ‌ها بسته بشه تا هر بار وسط گل قالی پذیرایی، یک گنبد کوچولوی بدبو نبینی. یعنی از هنرهای بچه‌های بی‌پوشک حضرات!
- خب استاد، تز این حضرات چیه؟
• بفرما بهانه..!
- خو همون بهانه..!
• می‌گن بازار باید خودش رو به تعادل برسونه.
- چطوری؟
• نظریهٔ مورد نظر بچه‌های تحصیل کردهٔ این حضرات اینه که دست پنهان بازار باید ورودی و خروجی را کنترل کنه...
- کدوم ورودی و خروجی..!؟
• احتمالا دو سوراخ فوقانی و تحتانی خودشونو می‌گن! در شرایط تحریم، ورودی بسته است، خروجی هم بسته است. هیچ ارتباطی میان بازارهای ایران و دنیا وجود نداره. همهٔ سوراخ‌ها بسته است، جز سوراخ‌های خودشون.
- کدوم سوراخ؟
• فکر بد نکن نکبت! منظورم سوراخ جیب‌هاشونه، نه جای دیگه.
- استاد، به نظر شما، این نظریهٔ دست پنهان چطوری وارد اقتصاد ایران شده؟
• از کتاب سوم دبیرستان رشتهٔ منحلهٔ اقتصاد...
- آخه این که خیلی قدیمیه!
• مال چند سال قبله؟ پونصد سال؟ مملکت داره بر اساس تزهای پونصد سال به قبل اداره می‌شه، بعد تعجب می‌کنی که چرا اقتصاد مملکت بر اساس اولین نظریهٔ کتاب اقتصاد سال سوم دبیرستان اداره می‌شه؟
- دومین نظریه دست پنهان آدام اسمیت بود.
• اولیش، اقتصاد مرکانتیلیستی بود که باید تا می‌تونی طلا و فلزات گرانبها جمع کنی. پس چون، دست پنهان آدم اسمیت را به عنوان بهانه استفاده می‌کنن، اقتصاد مملکت، مرکانتلیستیه.
- یعنی چی؟ یعنی دارن طلا جمع می‌کنن؟
• و دلار... و یورو... و درهم امارات..!
- ای زکی..! یعنی با علم کردن دست پنهان آدام اسمیت که نظریهٔ منحله‌ایه، دارن نظریهٔ مرکانتلیسم را اجرا می‌کنن؟ اون هم با قدیمی‌ترین تعبیر...
• چرا این قدر ساحت مقدس نظریات اقتصادی را لکه دار می‌کنی؟ مگه این نظریات برای دزدی درست شده..؟ برای کار و تلاش بوده، نه سرقت اموال عمومی مملکت.
- استاد دیگه خعلی داریم روی خط قرمز راه می‌ریم. یخته برگردیم پشت خط..!
• پس مصاحبه را متوقف کن! اصل بحث مال پشت خط قرمزه! من هم هیچ دوست ندارم برم گوشهٔ طویلهٔ روزنامهٔ اطلاعات...
• روزنامهٔ اطلاعات..؟ هاااا از اون لحاظ..! خب، فهمیدم چی می‌گین. پس خدافز... من می‌رم یه جوری این مطلب را صاف و صوف کنم، بشه چاپش کرد..!
- برو اتاق زایمان خبر..!
• چه توصیف دقیقی..!







گپ و گفت

عبود و جاسم

– ببین جاسم، ای جا نوشته، پرداخت سه میلیارد ریال پاداش به گزارشگران تخلفات بورس در سال گذشته...

• کجا نوشته؟

– توو خبرگزاریانِ مُهر..!

• او مِهره، نه مُهر..!

– مگه این‌ها آخوند نیستن؟

• یعنی هر کس آخوند شد، باید فقط مُهر بنویسه؟

– خو این‌ها هم که فقط با مُهر سر و کار دارن...

• ببین عبود، چرت و پرت نگو! تازه خوابم برده بود.

– بع! تو هم که دایم خوابی... خو گفتم اگه پول مفت می‌دن بریم بگیریم، نه!

• خو ای چی بود گفتی؟

– ها اسم پول شنیدی، از خواب پریدی... هیچی! هر کی گزارش داده که این تخلف توو بورس اتفاق افتاده، بهش پول دادن.

• خو تو مگه سر از بورس در می‌آری؟

– نع! مگه همهٔ این‌ها سر از بورس در می‌آرن؟

• نع!

– خو، پ این داستانش چنه که دست ما بهش نمی‌رسه؟

• ببین! راست و دروغش که با خودشون...

– از همون اول هم همین بوده که با خودشون باشه...

• قربون آدم چیز نفهم! حالا اگه به کسی سر کاری پول بدن، تو چطوری می‌خوای خودتو با این پول بگیرا همراه کنی؟

– باید راهی داشته باشه. ببین این‌ها چطو یه گزارش می‌دن که این جای بورس اوفینا، اون جای بورس اوفینا بعد، پولشون می‌دن. آخه تا کی جاموس چرونی؟

• ببین عبود! این‌ها خودشون کارهای بورس را گرفتن دستشون، من و تو هم نمی‌دونیم چی کار می‌کنن. خودشون هم اشکال توو کارشون می‌ندازن، خودشون هم اشکالشونو می‌گیرن و خودشون هم پاداششو می‌گیرن.

– خو چرا از همون اول کارشونو درست انجام نمی‌دن تا بعد لازم نباشه اشکالشونو کسی بگیره؟

• خو آخه نفهم، این جوری کلی نونخور از این ماجرا کم می‌شه. حالا چون گیر خودت نمی‌آد، باید مردمو از نون خوردن بندازی؟

– خو من بدبخت هم نون می‌خوام. پ من چی؟

• هیچی برو بمیر! بذار ما هم بخوابیم..!

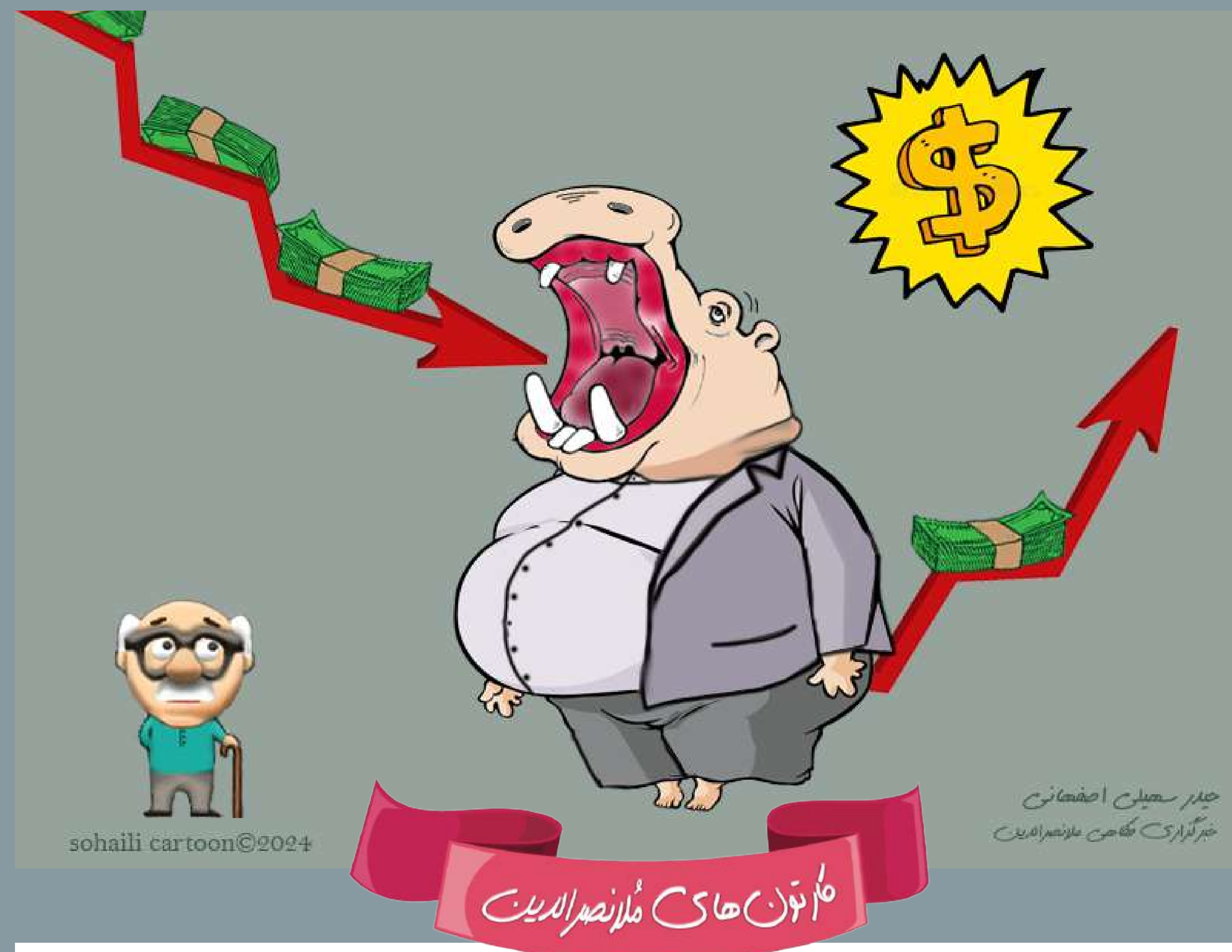




کارتون‌های وطنی

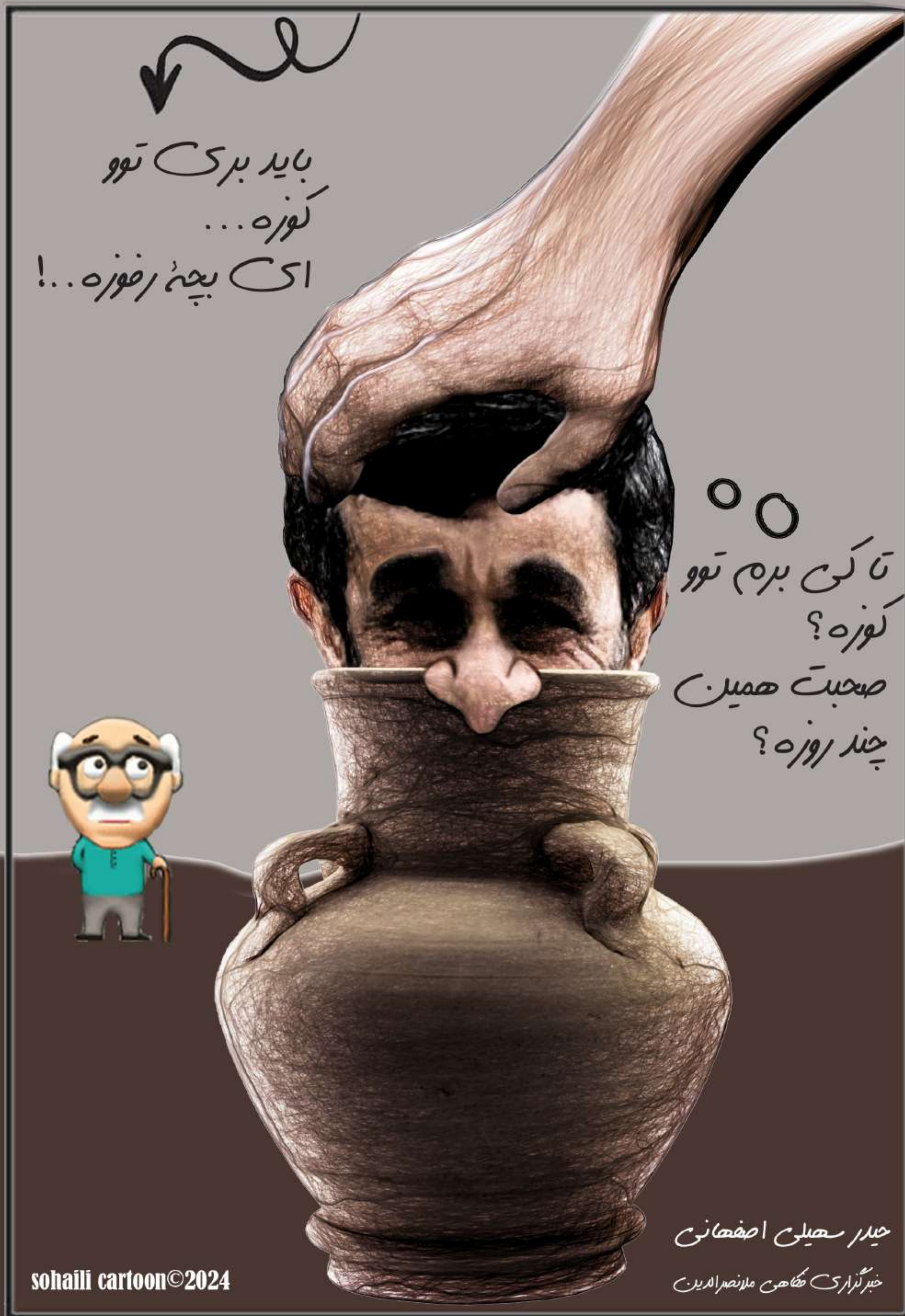


در حاشیه نامه احمدی‌نژاد برای عدم حضور در انتخابات، محمد طحانی این کاریکاتور را در نیش خط منتشر کرد.



کارتون های مُلانصرالدین







نامه‌های جنجالی



درگذشتهٔ سبک زیبایی بود که برای بررسی مواضع واقعیِ شخصیت‌ها و سیاستمداران کشورها به نقل از آنان نامه‌ای می‌نوشتند و به جای مواضعِ اتوکشیدهٔ آن‌ها منتشر می‌کردند. گاهی مردم عادی باور می‌کردند که فلان سیاستمدار، چنین نامه‌ای نوشته است و عَلت اصلی این باور عموم آن بود که مفاد نامه، به مواضع شناخته شدهٔ او بیشتر از سخنان شیک و فریبنده‌اش شباهت داشت.

گاهی هم نویسنده آماتور بود و به شدت تحت تاثیر تصور خودش از دیگران، محصولات بی‌ربط و ضعیفی می‌آفرید. نامهٔ چالی چاپلین به دخترش، نمونهٔ بارز این گونه آثار است که در اصل، در تهران و به دست یک ایرانی مسلمان نوشته شده بود و سبب شد خیلی‌ها خیال کنند که چاپلین مسلمان شده است.

من تا به حال ندیده‌ام که کسی این سبک را وارد طنز کرده باشد و اگر کسی باشد تعجبی نمی‌کنم، چون این سبک، زمینهٔ بسیار مناسبی برای طنز دارد.

در این هفته، بیایید با هم تصور کنیم که اگر بنیامین نتانیاهو بخواهد برای ملت ایران نامه‌ای بنویسید، چه خواهد نوشت؟

ای ملت ایران، هم من می‌دونم و هم شما می‌دونین و هم خیلی‌های دیگه که من از شما متنفرم، خعلی هم از شما متنفرم. اگه دست خودم بود، تا حالا ده تا بمب اتمی انداخته بودم سرتون تا برای همیشه از شرتون خلاص بشم، اما چی کار کنم، دست من که نیست. به قول خودتون؛ دست ما کوتاه و خرما بر نخیل..!

با همهٔ این‌ها، حالا من موندم و شما.

مردم مملکت خودم از من متنفرند، همکارهام مث گرگ نشستن اطرافم، فقط دلشون می‌خواد تیکه پاره‌ام کنن. حتی اون‌هایی که به ظاهر متحد منن، از خداشونه که بلایی سرم بیاد، حالشو ببرن.

من بدبختم! خعلی هم بدبختم!

حالا فقط شما موندین تا هی داد بزنم بگم ایران! ایران! ایران!

به خدا اندازهٔ یک ورزشگاه پونصد هزار نفری جیغ کشیدم ایران! دیگه همه از من بدشون می‌آد. دیروز پریروزها، خواب بودم، یهوکی حس کردم دارم خفه می‌شم، از خواب پریدم دیدم این زنیکه متکا را گذاشته روی صورتم. می‌گم مگه خر و پف می‌کردم، گفت: «نه خیر! کاشکی خر و پف کنی، اقلا دوا و درمونی براش پیدا کنم. داشتی ایران ایران می‌کردی؟ چیه مسابقهٔ تیم ملی ایران با کدوم تیم بود؟ این مرض ایران ستیزی تو، دوا و درمونی داره؟»

خعلی عصبانی بود.

راستش رفتم روان شناس، به من گفت: «تو دچار فوبیای ایران شدی.» بهش گفتم: «نع! هیچ هم این طور نیست.»

اما راستشو بگم، یارو راست می‌گه. همه‌اش تو خواب می‌بینم که یک ایرانی با لباس قدیمی، بالای سرمه می‌خواد با خنجر گردنمو گوش تا گوش ببره. یک بار که این خواب رو دیدم، با جیغ از خواب پریدم، دیدم یک چیزی مثل خنجر رو متکامه، با وحشت داد زدم، زنم اومد گفت: «چته؟ دیدم مسواک نزدی، مسواکتو گذاشتم رو متکا تا بری مسواک بزنی. از بوی دهنت، تمام اتاق خواب رو بوی گه برداشته..!»

شنیدم، شما یه چیزی دارین به اسم سقز، می‌شه یخته برام بفرستین؟

یه بار به یه ایرانی یهودی گفتم، گفت: «ما ایرانی‌ها سقز رو به شتر می‌دیم به تو نمی‌دیم.»

حالا که با من اینقذه بد هستین، من شب و روز سوریه رو می‌زنم. هر جا اثری از شما باشه، اون جا رو می‌زنم. خیال کردین می‌رین بیرون همه چیز درست می‌شه؟ نه خیر! برین بیرون، همون بیرون دوباره شما رو می‌زنم.

من از شما متنفرم..!

اما راستش، هم از شما بدم می‌آد و هم خعلی از شما می‌ترسم. بدبختی من اینه که به شما هم خعلی احتیاج دارم.

اقتصاد مملکت داغونه! یه جنگ به چه بزرگی توو غزه شده که داره کلی هزینه روی دستمون می‌ذاره و هر آن ممکنه یه جنگ دیگه توو لبنان بشه و همه این وضع را از چشم من می‌بینن، حتی آمریکایی‌ها. همه دوست دارن من بمیرم! همه! هیچ کی منو دوست نداره.

دار و ندارم اینه که یه جنگ تپل و حسابی با ایران بشه .

وای! چه جنگی بشه..!

من می‌شم قهرمان جنگ با ایران... واسه خاطر همینه که همه‌اش مواضع شما را می‌زنم. ارتش سوریه می‌گه این‌ها نیروهای من هستن. اصن برام مهم نیست. حتی اگر یک میلیون سوری کشته بشن و یه نصفه ایرانی بینشون باشه، واسم خوبه..!

شما تنها امید من هستین تا بدبخت نشم. لامصبا جواب بدین! یه جنگ تپل راه بیفته همه خفه خون می‌گیرن و من می‌تونم واسه ده سال دیگه حکومت کنم.

حالا دیگه یاد گرفتین می‌رین جایی پناه می‌گیرین تا من نتونم بزنم. حالا که دیدین چطور کنسولگری شما را در دمشق زدم. مطمئن باشین تا یه مدت کوتاه دیگه، سفارتخونهٔ شما را هم در دمشق می‌زنم. مگه این که مثل بچه آدم به اسرائیل حمله کنین!

اگه حمله کنین، با هم خیلی قشنگ می‌جنگیم و من لباس نظامی می‌پوشم می‌آم میدون جنگ و ملت اسرائیل عاشق من می‌شن. نه مث حالا که شب و روز، فکر و ذکرشون شده کنار رفتن من از قدرت.

واق‌عن، خعلی بدین!

همتون، هم شما ملت ایران و هم ملت اسرائیل... اصن همتون!

هیچ کدومتون منو دوست ندارین.

می‌دونم دست منو خوندین و امکان نداره جواب بدین، اما من هم هی می‌زنم تا کرمم بخوابه که عمرا بخوابه... حالا ببینین!

دشمن هر چی ایران و ایرانی

بنیامین نتانیاهو، ملقب به بی‌بی



لعنت به ایران، من می‌خوام بخوابم!

اثر حیدر سهیلی اصفهانی
شمارهٔ بهمن ماه ۹۷



کارتون های خارجی





کارتون های خارجی





اخبار خارجه

نتانیاهو: من نبودم دستم بود

نخست وزیر اسرائیل، با موضع‌گیری دربارهٔ حملهٔ نیروهایش به امدادرسانان در غزه تاکید کرد: این حمله بدون قصد قبلی صورت گرفته است.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، به گفته او، روش حملهٔ نیروهای اسرائیلی بر اساس سبک «الله بختکی» است که ممکن است به هر جایی بخورد و هر کسی را بکشد. به همین جهت است که گاهی سربازان اسرائیلی خودشان را هم می‌کشند. این روزها وقتی یک سرباز اسرائیلی تفنگش را تمیز می‌کند، بقیه فرار می‌کنند.

نتانیاهو در پایان تاکید کرد: «مگه این نیروها عقل درست و درمون دارن که انتظار دارین کاری را از روی قصد قبلی انجام داده باشن.»

زلنسکی سن سربازی را به پایین‌ترین حد رساند

رئیس جمهوری اوکراین، سن سربازی را آن قدر پایین می‌برد تا به پایین‌ترین حد ممکن برساند.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، او در پاسخ به پرسشی در این باره که «پایین‌ترین سن، یعنی چقدره؟» تاکید کرد: «پایین‌ترین سن، یعنی آن قدر که بتواند به شکلی به دشمن بجنگند.»

خبرنگار ما پرسید: «یعنی بچهٔ شش ساله را بفرستی جبهه می‌خواد چه کنه؟»

زلنسکی گفت: «همین که تا صبح گریه کند و مامانش را بخواهد، دشمن خوابش نمی‌برد و سرسام می‌گیرد.»

خبرنگار ما گفت: «به نظرم کوچکترش را هم می‌توانین اعزام کنین، تا مثلا جاش را خیس کنه و سربازای روس مجبور بشن پوشکش را عوض کنن.»

ترکیه: هر کی از آخر، اول شد

وزارت کشور ترکیه، دربارهٔ علت صدور مجوز شهرداری شهر وان برای نامزد شکست خورده از حزب عدالت و توسعه، اعلام کرد که هر کی از آخر، اول شد، حساب است.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، وزارت کشور ترکیه با صدور بیانیه‌ای تاکید کرد: «خدمت همهٔ شهروندان ترک و نیمه ترک عرض کنیم که قبل از انتخابات، ما یهوکی تصمیم گرفتیم، در هر شهری که رای نیاوردیم، از آخر به اول حساب کنیم و در بعضی شهرها، از نفر دوم و از بعضی شهرهای دیگر، از نفر سوم و بنا به فراخور حال، اعداد تفاوت خواهند کرد. به همین جهت، در شهرداری وان که نامزد عدالت و توسعه آخر شد، ما از آخر حساب خواهیم کرد. این روش موفق و پیشرفته، در انتخابات ریاست جمهوری هم اجرا خواهد شد.»

اسرائیل برای اجار تونل‌های حماس اعلام آمادگی کرد

در پی تهدید ایران به پاسخ قاطع به یورش اسرائیل به کنسولگری ایران در دمشق، این رژیم مذاکراتی محرمانه را با حماس آغاز کرد تا از تونل‌های این جنبش در برابر حملات ایران استفاده کند.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، عده‌ای از ثروتمندان اسرائیلی، دولت متبوعشان را تحت فشار گذاشته‌اند که به قسمتی از اراضی نوار غزه حمله نکند تا بتوانند تونل‌های آن جا را برای پناه بردن استفاده کنند. اما از آن جایی که حماس تهدید کرده زیر بار هیچ گونه تغییر کاربرد تونل‌هایش نخواهد رفت، اسرائیل برای اجارهٔ این تونل‌ها اعلام آمادگی کرده است.

منابع آگاه معتقدند که در چهارچوب مذاکرات برای تبادل اسیران، گفتگوهایی هم در این باره به انجام رسیده است، اما قیمت حماس برای اجارهٔ دادن تونل‌هایش به اسرائیلی‌ها خیلی بالاست. علت گرانی این تونل‌ها، اطمینان آن‌ها از بابت خودداری ایران از حمله به خاک غزه است.



خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین

MollaNnasroddin Satire News Agency

واقعیت خنده دار است..!

http://mollanasroddin-magazine.ir

http://msn-agency.ir

خوشگل الحکایات

ما شعر می‌گوییم و تو هی ماستمالی می‌کنی؟
این همه نغز و غزل در شعر خالی می‌کنی؟

ما کجا و نام ایزد در بیابان‌ها کجا؟
شعر ما را وصله کرده، دستمالی می‌کنی؟

گفتم آن چال و زنخدان و لب شیرین چو قند
با خیالش هی نماز دوش و تالی می‌کنی؟

گر ز محراب خم ابروش می‌لرزم چو بید
ناحسابی! خلق را با سجده‌اش حالی به حالی می‌کنی؟

مست بودم دوش در میخانهٔ زیر گذر
میکده شد مسجد و پیمانهٔ لبریز خالی می‌کنی؟

من کجا گفتم که یارم حکم ایزد یا خداست؟
دختر مشتی غضنفر را خدای این حوالی می‌کنی؟

هی عمو! من مست و شاهدباز باشم در نظر
به از آن که شعر ما را می‌بری و خ*مالی می‌کنی

نام ایزد در دل ما گوهری بی‌انتهاست
زشت است این گونه به نامش کج خیالی می‌کنی!

اشعر الشعرای پخته دل
حیدر سهیلی اصفهانی (صخره)



Molla Nasroddin Satire Magazine 65

